

دیو مادر آغاز «دیو» نبودند

ژاله آموزگار

مهاجرت تاریخ‌ساز آریائی‌ان که گروهی از آنان را در سرزمین ما جای داد، پیوندهای فرهنگی مشترکی میان ساکنان بیشتر سرزمین‌های جهان به وجود آورد. در این میان، مردم باستانی سرزمین ما با مردم باستانی سرزمین هند، از همبستگی‌های دیرینه بیشتری برخوردار شدند: زبانهای خویشاوند، اسطوره‌های خویشاوند، خدایان و ضدخدایان خویشاوند. و این مقاله در زمینه مقایسه‌ای است میان دیوان و خدایان این دو سرزمین.

در اندیشه آریائی‌ان همیشه نوعی دوگانگی جای داشته است: تعارض میان خوب و بد. این شیوه تفکر، هسته اصلی و زیربنای اندیشه‌ای آئینهای ایران باستان را نیز تشکیل می‌دهد. اما در گذشته‌های دور و بویژه در سرزمین هند، نوعی توازی و توازنی نیز در میان فرمانروایان مینوی^۱ جهان وجود داشته است. و به عبارت دیگر دو گروه خدایان در اندیشه‌ها فرمانروایی کرده‌اند: خدایانی که اسورا یا اسوره^۲ نامیده می‌شوند و نشان‌دهنده پایگاه خسروی هستند و از نیروی معجزه‌آمیز «مایا» که بمنزله پایگاه فرمانروایی است برخوردارند و گروه دوم که دیو^۳ نامیده می‌شوند و نشان‌دهنده صلابت رزمی هستند.^۴ این میراث آریائی و هندوایرانی در وداها به صورت خدایان گروه سه‌گانه تجلی می‌یابد. این سه گروه خدایان در اسطوره‌های باستانی هند، هستی را در دست توانای خود دارند.^۵ گروه نخست خدایان فرمانروا هستند که به صورت فرمانروایی و روحانیت جلوه می‌کنند و لقب اسورا / اسوره دارند. در رأس آنها ورونا / ورونه^۶ قرار دارد، خدایی بزرگ و باهت و مافوق خدایان دیگر که نخست همچون دیگر «خدای خدایان» ها، خدای گنبد آسمان بود و سپس خدای نظم و ترتیب و ضبط و سامان بخشیدن به

امور گشت و از همکاران او یکی میترا / میتره خدای نگهدار پیمانها و خدای مهر و دوستی است و دیگری رتا^۷ ایزدی که همه چیز را به نظم وامی دارد و به صورت مرموز و پوشیده‌ای در همه موجودات وجود دارد. خدایان دیگری چون اریامن و بیغ و . . . وابسته به این گروه هستند.

گروه دوم خدایانی هستند در مقام ارتشتاری و جنگجویی. که لقب دیو دارند و ایندرا / ایندره^۸ در رأس آنان جای دارد. خدایی نیرومند که بارانهای سیلابی را پس از فصل گرما می‌فرستد و اژدهای خشکی و خشکسالی را از میان می‌برد. دشمنان را با ضربتی به دونیم می‌کند و موجودات اهریمنی را نابود می‌سازد. از همکاران توانا و نیرومند او یکی رودرا سروا^۹ ایزدی نگران‌کننده و دوپهلو و شوم است و دیگری ویو^{۱۰} عنصری بادمانند که رام هیچ قدرتی نمی‌شود و هیچ نیرویی در برابرش، توان ایستادگی ندارد. خدایان خشن دیگری از این قبیل در این رده جای دارند.

گروه سوم خدایانی در مقامهای پائینتری هستند که پدیده‌های گوناگونی از طبیعت را جلوه می‌بخشند همچون اوشاس ایزد سپیده‌دم، سوریبا و ساویتا خدایان پرتو خورشید، اگنی^{۱۱} خدای آتش، سومه خدای گیاه مقدس.

در آئین ودایی، خدایان این گروهها، همگی مورد ستایش و نیایش قرار می‌گیرند و از گروه نخستین (اسوراها) و از گروه دوم (دیوها) یکسان درخواست حاجت می‌شود. یعنی در آغاز، این دو گروه خدایان با هم همزیستی دارند، اما رفته‌رفته در برابر هم قرار می‌گیرند و کم‌کم در سرودها از دشمنی میان آنان گفتگو می‌شود. این موضوع بویژه در مورد ورونا و ایندرا صادق است. از سوی دیگر، ایندرا که خدای ارتشتار و از تبار دیوهاست با رتا از گروه اسوراها و یار نزدیک ورونا، که نماد نظم و سامان‌بخشی نیز هست هیچ‌گونه سازشی ندارد. در متنهای نوتر هندی رقابت این دو گروه آشکارتر می‌شود و خدایان گروه دیوها منصب خدایی خود را نگاه می‌دارند و گروه دیگر یعنی اسوراها از سریر خدایی به مقام ضدخدایی سوق داده می‌شوند و تنها اسوراها بزرگ مانند ورونا و میترا پس از چشم‌پوشی از صفت اسورایی به گروه خدایان دیوی می‌پیوندند و بدین‌گونه در میان گروه خدایان باقی می‌مانند. از این پس در هند، تنها خدایان وابسته به گروه دیوها و به سخنی دیگر تنها دیوان ستایش می‌شوند و در ودهای متأخر، اسوراها که همان اهوراهای ایرانی هستند به صورت موجودات نابکار درمی‌آیند.

اما در گذر این اندیشه‌ها به سرزمین ایران، لقب گروه اسوراها که در ایران به صورت اهورا / اهوره درمی‌آید لقب سرور بزرگ می‌گردد و بزرگترین خدا اهورامزدا نامیده می‌شود و این لقب اهورا که بزرگترین لقب خدایی است بجز اهورامزدا لقب اپام نیات^{۱۲} و میترا نیز هست. یعنی این دو ایزد نیز لقب اهورا دارند، گرچه این لقب به مانند مورد اهورامزدا با نام آنها ترکیب نمی‌یابد.

در ایران و در آئین مزدیسنا، ایران، زردشت به نبرد با دیوان برمی‌خیزد که خدایان آئین باستانی تر است^{۱۳} و صفت ویدیو^{۱۴} (= درهم‌شکننده دیو) اصطلاح و لقب مهمی در کنار لقب اهوراکیش^{۱۵} صفت برجستگانی چون اهورامزدا، آناهیتا و زردشت می‌شود.^{۱۶}

در یشت دوازده، بند یک زردشت می‌گوید که من اقرار می‌کنم که مزدیسنا هستم و زردشتی

و «ویدیو»، و به این ترتیب صفت ویدیو، ویژگی مؤمن زردشتی است و برای این اعتقاد همان ارزش مزدیسنا را دارد. یعنی کافی نیست که مؤمنی فقط دین اهورایی داشته باشد، باید ویدیو هم باشد.

در یشت سیزده آمده است که زردشت نخستین فرد از موجودات زمینی است که ارتا (= رتا) را ستایش و دیوان را نفرین می‌کند و خود را مزدیسنا، زردشتی و ویدیوی^{۱۷} می‌نامد. در گاهان، کهن‌ترین بخش اوستا، دیوان خدایان دشمن هستند؛ موجودات مینوی ولی عمال دنیای بدی که زردشت الوهیت آنها را انکار کرده است و به عبارت دیگر، دیوان ایزدان جامعه شرق هستند که با جامعه معتقد به گاهان اختلاف دارند و کم‌کم دیوان به صورت خدایان دروغین درمی‌آیند.^{۱۸}

تصور دیو دگرگون می‌شود. مهر دارنده دشتهای فراخ با گرز آهنین و تیغ برای نابودی دیوها می‌شتابد.^{۱۹} دیوان از برابر سروش می‌گریزند.^{۲۰} نوشیدن مایع مقدس هوم، هزاران دیو را نابود می‌کند.^{۲۱}

در بخشهایی از یسنانیز همچون یشتهای دیوان، هزارهزار، دست به یورش می‌زنند و در کنار یاتوها^{۲۲} و پریکان^{۲۳} قرار می‌گیرند.^{۲۴}

از این پس کم‌کم دیگر دیوان ایزدان جامعه دشمن نیستند بلکه خود انبوهی از اهریمنانند. در وندیداد / ویدیوداد، گروهی از دیوان به عنوان شخصیت‌های آسیب‌رسان، مرگ‌آور و راهنمایان دوزخ می‌شوند و زمستان سرد نواحی شمال ایران صفت دیو آفریده به خود می‌گیرد. بریده‌های ناخن را باید پیشکش «بوم» کرد تا آنها را به صورت نیزه، کارد، کمان و پیکان به کار ببرد و گرنه به دست دیو می‌افتد. دیو دشمن کشاورزی است. وقتی گندم برای پاک کردن آماده می‌شود دیوان عرق می‌ریزند. چون آسیاب به آرد کردن گندم می‌پردازد، آنان سست می‌شوند، چون آرد به دست می‌آید، دیوان زوزه می‌کشند و چون خمیر را ورز می‌دهند آنها تیر پرتاب می‌کنند.^{۲۵}

در همین اثر، دیویسان نشانگر دشمنانی هستند که گشتاسب حامی زردشت بر علیه آنها به نبرد برمی‌خیزد و دیویسان به عنوان ستایش‌کنندگان ایزدانی چون ایندر و سرو و... توصیف می‌شوند. اصطلاح دیویسان جنبه نو و جدید دارد و از دیویسانی سخن به میان می‌آید که در کنار مزداپرستان یا مزدیسان زندگی می‌کنند و باید مردان و زنان مزدیسنا را برانگیخت که زمین و داری‌های دیویسان را به دست آورند.^{۲۶}

در وندیداد هفت، بند ۳۶ تا ۴۰ که از علم جراحی و کمال در آن، سخن به میان می‌آید، آمده است که داوطلبی موفق است که مهارت خود را نخست با انجام دادن عمل جراحی بر روی دیویسان نشان دهد و اگر موفق شود جواز پزشکی را دریافت کرده است ولی اگر سه تن از دیویسان در این آزمایش مهارت درگذرند، داوطلب دیگر هیچ‌گونه امیدی برای موفقیت ندارد و هرگز اجازه نخواهد داشت بر روی مزدیسان عمل جراحی انجام دهد.

*

مورد خاص دیگری از اصطلاح دیو در دیوان مازنی است: بنا بر بندهشن، ماز نام نژاد مردم

مازندران است.^{۲۷} در یشت پنجم، هوشنگ صد اسب نر و هزار گاو و ده هزار گوسفند در دامنه کوه هرا برای آناهیتا قربانی می‌کند و از او درخواست دارد که بر او پیروزی ارزانی دارد تا بتواند ضمن پیروزیهای دیگر دوسوم دیوان مازنی^{۲۸} و بدکاران ورنی را نابود سازد.^{۲۹} مازن و ورن دو سرزمینی که این دیوان منسوب بدانها هستند، به احتمال قوی همچون همه دیگر سرزمینهای مذکور در اوستا، متعلق به شرق ایران بوده‌اند.^{۳۰} اما خصوصیات جغرافیایی و شباهتهای لفظی موجب تطبیق این نواحی یا نواحی دیگر شده است. بعدها مازن را با مازندران و ورنه چهاردهمین سرزمینی را که اهورامزدا آفریده است؛ با پدشخوارگر و گیلان همسایه مازندران تطبیق داده‌اند.^{۳۱}

سرزمین‌های جنوب دریای خزر به علت موقعیت جغرافیائی خود و به دلیل کوههای بلند و صعب‌العبور از نوعی استقلال برخوردار بوده‌اند و نبرد مهاجران آریایی یا بومیان جنگجوی آن نشانه‌هایی در تاریخ افسانه‌ای ایران بر جای گذاشته است و به بومیان تحت فرمان درآمده این دو سرزمین در سنت عامیانه همان خصوصیات دیوی را نسبت داده‌اند و دیوهای مازنی غولهایی توصیف شده‌اند که در غارها زندگی می‌کنند، آب دریا در قسمتی تا میان ران، در جایی تاناف و در ژرفترین جاها تا دهان آنان می‌رسد. هوشنگ با آنان نبرد می‌کند و در افسانه‌های ثانوی این پیروزی از آن فریدون می‌گردد که قهرمان عامه‌پسندتری است.^{۳۲}

تهمورث که جانشین هوشنگ در تاریخ افسانه‌ای ایران است بر دیوان و آدمیان و جادوگران یکسان فرمانروایی می‌کند. او لقب دیوبند دارد چون در داستانهای وابسته به او آمده است که او دیوان را به بند کشید و زمانی رضایت به رهایی آنان داد تا به زیرزمین روند که نوشتن بر او آموختند. آیا در این داستان نشانه‌ای از پیروان آئین‌های بیگانه نمی‌توان یافت که به بوجود آمدن خط به آنان نسبت داده می‌شود؟ و ضحاک که از تبار بیگانه است در اوستا زدها - دیوی است با سه سر، سه پوزه، شش چشم و شش گوش که در شاهنامه به صورت انسانی با دو مار بر دوش نشان داده می‌شود تا صفات بالا را به گونه‌ای ملموس تر دارا باشد.

*

نشان دیگری از دیو را که هنوز کاملاً از کرسی خدایی پائین نیامده است در سنگنوشته خشایارشا می‌توان یافت. در این سنگنوشته که پس از سنگنوشته‌های دوره داریوش مهمترین کتیبه به شمار می‌آید، پس از آمدن مقدمه‌های سنتی، عنوانها و لقبها برشمرده می‌شود و از سرزمینهای تحت فرمانروایی سخن به میان می‌آید، با تفاوت مختصری با کتیبه داریوش در شمارش اقوام، چون قومهای دیگری به آن افزوده شده است. در این کتیبه از زبان خشایارشا نقل می‌شود که در این میان جایی بود که در گذشته، در آنجا دیوان را می‌پرستیدند و آنگاه من به خواست اهورامزدا این دیودان (= معبد دیوان) را ویران کردم و اعلام کردم که دیوان نباید مورد پرستش قرار گیرند و در آنجا که قبلاً دیوان پرستش می‌شدند، من اهورامزدا و ارتا را با فروتنی پرستش کردم.^{۳۳}

در همین کتیبه خشایارشا از یورشی که به یکی از دیودان‌ها در سرزمین ماد شده است اشاره

می‌کند و چنین برمی‌آید که این یورش به وسوسه مغان انجام گرفته است. شاید دیویستان اصطلاحی است که از مادها به دوران هخامنشی رسیده است و در این دوره این لقب به کسانی اطلاق می‌شده که با مزدپرستان اختلاف آئینی داشتند، چون به آئین دیگری که با آئین مغان مغایرت داشته است معتقد بودند و خدایانی چون ایندرا و سرو و . . . را پرستش می‌کردند.

*

در ادبیات فارسی میانه، یعنی در کتابهای پهلوی زردشتی در مواردی دیویستا در برابر مزدیستا قرار می‌گیرد و پیروان زردشت از پرستش دیو بازداشته می‌شوند. یعنی در مواردی دیو مفهوم باستانی خود را حفظ می‌کند. در مینوی خرد خطاب به روان نیکوکاران آمده است:^{۳۴}

« . . . تو چون در گیتی دیدی که کسی دیوپرستی کرد، آنگاه تو نشستی و پرستش ایزدان کردی» و خطاب به روان گناهکاران:

« . . . چون تو دیدی که کسی پرستش ایزدان کرد. آنگاه تو نشستی و دیوپرستی کردی. دیو کم‌کم قالب اهریمنی خود را می‌یابد و اهریمن و دیوان در کنار هم قرار می‌گیرند:

« . . . اهریمن بدکار و دیوان را چگونه می‌توان شکست داد.»^{۳۵}

«هرگزندی که رخ دهد آنرا به ستمکاری اهریمن و دیوان نسبت دادن.»^{۳۶}

در موردی از «نیم دیو» سخن به میان می‌آید: «نیم دیو آن باشد که نام مردمی و مردم‌زادگی دارد و به هر کار و کردار به دیو دویا شبیه است.»^{۳۷}

در یادگار زریران نیزه ویدرفش جادو را که به جنگ زیریر آمده است، دیوان دوزخی ساخته و با زهر آلوده‌اند.^{۳۸}

در اسطوره زندگی زردشت دیوان و جادوگران نقش بد و منفی خود را کاملاً نشان می‌دهند.^{۳۹}

در بندهشن صف‌آرایی اهریمنیان یا سردیوان در برابر اورمزدیان کاملاً مشخص و روشن است.^{۴۰} اگر اهریمن در برابر اورمزد قرار می‌گیرد، شش سر دیو (= کماریگان) نیز در برابر شش امشاسپند جای دارند: در برابر بهمن، اکومن که نشان‌دهنده اندیشه بد است. در برابر اردیبهشت (= ارته و هیشت یا اشه و هیشت) که همسان رتای هندی است، ایندرا قرار می‌گیرد که همانطور که دیدیم در هند بزرگترین ایزد از تبار دیوان و بزرگترین دشمن رتاست. این دیو آفریدگان را از اندیشه نیکویی کردن بازمی‌دارد و مانع کستی بستنی می‌گردد. قابل توجه است که یکی از صفات او، وَرْزْتَرَهْتَه به معنی درهم‌شکننده دشمن با تحول‌آوایی تبدیل به ورهران، وره‌رام و سرانجام بهرام می‌گردد. ایزد نبرد ایرانیان که بخشی از صفات ایندرا را که پیروزی و دلیری است نگاه داشته است و دیگر ویژگیهای خشن ایندرا را رها کرده. ساوول / سروه دشمن شهربور است و نمادی از شهریاری بد و ستمکاری^{۴۱}. ناهیه با صورت‌های املائی متفاوت دشمن سپندارمد است و آفریدگان را از قانع بودن بازمی‌دارد و آنان را ناخرسند و ناراضی می‌سازد.^{۴۲} تیریز و زیریز (تثیری و زثیری) دشمن خرداد و امرداد که زهر به گیاهان دامها می‌آمیزند و زهر می‌سازند.

به جز این سردیوان، همه جلوه‌های زشت و ویژگیهای پلید نیز به صورت دیوان و دروجان^{۴۳} در برابر ایزدان شخصیت می‌یابند. این دیوها نیز مانند ایزدان نیروهای یکسان ندارند و از نظر اهمیت و قدرت عمل در مقامهای بالا و پائینی قرار می‌گیرند.

تعداد دیوزنان محدود است. در یشتها یک‌بار کلمه دیو در حالت مؤنث به کار می‌رود.^{۴۴} ولی کلاً جنسیت دیوان کمتر مشخص است. گاهی دروج معنی دیو ماده می‌گیرد. همچنین پری همانطور که ذکر شد در متن‌های اوستایی و پهلوی در کنار جادوگر می‌آید و در شاهنامه چهره عوض می‌کند و به صورت زن فریبنده درمی‌آید. در اسطوره زندگی زردشت نیز دیوزنی خود را به صورت سپندارمد درمی‌آورد که زردشت به حيله او پی می‌برد.^{۴۵}

به سه دیو زن معروف در اسطوره‌های ایران می‌توان اشاره کرد:

جهی با نقش تخریبی مهم نماد همه پلیدیها و آلودگیهای زنانه و روسپیگری است. او در متن‌ها هم دختر و هم زن اهریمن به شمار می‌آمده است. اوست که اهریمن را به یورش دوم برمی‌انگیزد و به اهریمن فسرده و به خواب رفته بانگ می‌زند که بر خیز پدر ما! ما قول می‌دهیم که مرد مقدس و گاو و ورزا را خسته کنیم، قر انسان را بدزدیم و بر آب گل آلودگی و شوری ببریم و بر آتش دود. با این سخنان، اهریمن برمی‌خیزد و بر سر جهی بوسه می‌زند و آلودگی زنان پدیدار می‌شود.^{۴۶} از این پس از جهی دیگر نشانی نیست جز اشاره‌ای کوتاه در هزاره اوشیدرماه که به دروج جهی اشاره می‌شود که از گداخته مار سردگان (= انواع مارها) به صورت ابری بیرون می‌آید و در تخمه دویایان جای می‌گیرد.

اودک دیوزنی است که به قولی هفت سر دیو و ضحاک را به وجود آورده است و برانگیزاننده جمشید به سوی لذتهای دنیوی بوده است^{۴۷} و مردم را به سخن گفتن در جایی که باید سکوت کرد وامی‌دارد.

بوشیاسب دیو، دیو خواب سنگین است و احتمالاً دیوزن و به دارنده دستهای دراز موصوف است. هنگامی که خروس دزد بامداد می‌خواند، او همه کوشش خود را به کار می‌برد که جهان را در خواب نگه دارد. سحرگاهان پلکها را سنگین می‌کند و بدینسان مردمان را از برخاستن و رفتن به سر کار باز می‌دارد.

*

سهمناکترین دیوها، دیوهایی هستند که به گونه‌ای با مرگ مربوطند: در رأس آنها استویداد یا استوهات دیو است^{۴۸} به معنی درهم‌شکننده استخوانها؛ دارای کمندی است که آنرا بر گردن قربانی مورد نظر خود می‌اندازد. اوست که نخستین بار مرگ را بر کیومرث، پیش نمونه انسان مستولی کرد. دیوی است که چون دست بر مردم زند خواب، و چون سایه بر آنان افکند تب، و چون دیده بر آنان دوزد مرگ آورد.^{۴۸}

نژرش دیو یکی از همکاران اوست که باروان درگذشتگان در سه شبانه‌روزی که پس از مرگ در گیتی هستند نبرد می‌کند و آنان را می‌ترساند، بر در دوزخ می‌نشیند و روان مردم گناهکار را با زنجیر تا پل چینود می‌کشاند.

فَرزِشْت دِیو یکی دیگر از همکاران دیو مرگ است.

وای بد^{۴۹} بخشی از فضا را در اختیار دارد که درگذشتگان از آن مسیر می‌گذرند. اوست که

جان را از تن جدا می‌کند.

نَسوِیائِشش دیو در حقیقت نخستین عامل مرگ است. اوست که به بدن انسان در حالیکه

زنده است یورش می‌برد، آنرا می‌گنداند و جسد را فاسد می‌کند.^{۵۰}

دیو آز و دیو خشم نیز جزء برجسته‌ترین دیوان هستند. این دو دیو با اهریمن به پایان جهان

می‌رسند. دیو خشم که با نیزه خونین ظاهر می‌شود پیام‌آور اهریمن است و دشمن مقابل سروش.

سروش او را از میان می‌برد و به قولی دیو آز او را می‌بلعد. از صفت سیری‌ناپذیر دارد و در پایان

جهان اهریمن او را خواهد بلعید.

دیوسیج یا سیز، دیو درد و بلاست که در نهان راه می‌رود، یعنی کارش به پنهانی است.

اپوش دیو، دیو خشکی است. باران را از باریدن باز می‌دارد و تیشتر ایزد باران، سه نبرد

بزرگ با او می‌کند تا او را از جلوی باران برانند. در این نبرد اورمزد به تیشتر، زور ده مرد جوان، ده

شتر، ده ورزای جوان و ده کوه می‌بخشد. دیو اپوش می‌ترسد و می‌گریزد و چون تیشتر می‌خواهد

که بارانی با قطرات بزرگ فرورستد، همکار این دیو به نام سپینجگر دیو به پیش می‌آید آتش

اهورایی که در ابرهاست با ضربت گرز تیشتر شراره می‌کشد و سپینجگر دیو از ترس خروشی

برمی‌آورد و نابود می‌شود.^{۵۱}

سپزک دیو، دیو سخن‌چینی و غیبت و تهمت است. دیو بدکاره‌ای که در دوزخ به جای پیش

رفتن، پس می‌رود.^{۵۲}

ورن دیو شهوت است. چشمک دیوی است که موجب گردباد، زمین‌لرزه و ویرانی

می‌شود. در اسطوره زندگی زردشت شهر و ده را ویران می‌کند. درختان را درهم می‌شکند تا مایع

مقدسی را که فروهر و گوهرش زردشت در آن بود از میان ببرد.^{۵۳}

زرمان دیو پیری است.

بوت‌دیو یا بوددیو که دیو بت‌پرستی است و از مخالفان زردشت.^{۵۴}

ملکوس دیوی که سرما و زمستان پر از باران و تگرگ و برف را در پایان هزاره اوشیدر به

وجود خواهد آورد.^{۵۵}

و به ارزور دیو که آنرا فرزند اهریمن به شمار آورده‌اند و در اصل نام کوه است.^{۵۶}

این فهرست را می‌توان به درازا کشاند. ولی سخن از بدکاران و خدایان از سریر خدایی به

دوزخ اهریمنی کشیده شده را در اینجا به پایان می‌بریم به امید اینکه در فرصتی دیگر به بحث در

جای پای این دیوان در شاهنامه، و داستانهای دیگر در افسانه‌های عامیانه بپردازیم.

۱. یعنی روحانی، غیر مرئی و مربوط به عالم معنوی.

2. Asura.

۳. در سنسکریت Deva در اوستا Daeva.

۴. نک به کریستن سن، آفرینش زیانکار، ترجمه احمد طباطبایی، تبریز، ۱۳۵۵، ص ۵.

۵. نک به موله، ایران باستان، ترجمه ژاله آموزگار، ص ۳۹ به بعد.

6. Varvna.

7. RTA.

8. Indra.

9. Rudra-Sarva.

10. Vayu.

11. Agni.

۱۲. یعنی تخمه آنها. این ایزد بعدها ویژگیهای خود را به آنها می‌بخشد.

13. Benvenist, «Que Signific Videvat?», Henning Memorial Volume, London, 1977, pp. 37-42.

14. Videvi.

15. Ahura-Tkaesa.

۱۶. یشت ۱۳ بند ۱۴۶: یسنا ۶۵، بند ۱؛ یسنا ۹، بند ۱۳.

17. Videvi.

۱۸. نک به یسنا، فصل ۳۰ بند ۶؛ فصل ۳۴، بند ۸ و فصل ۴۴ بند ۱۴.

۱۹. مهریشت، فصل ۳۱، بندهای ۱۳۱ و ۱۳۲.

۲۰. سروش یشت، فصل ۲، بند ۱۳.

۲۱. یسنا، فصل ۱۰ بند ۶.

۲۲. یعنی جادوگران.

۲۳. یعنی پری‌ها که در بخشهای باستانی اوستا جادوگران مؤنث هستند و در منتهای پهلوی در کنار جادوگران قرار می‌گیرند، در منتهای بعدی پری در معنای امروزی خود تحول می‌یابد.

۲۴. یسنا، فصل ۹ بند ۱۸.

۲۵. وندیداد، فصل ۱۷ بندهای ۷ تا ۱۰.

۲۶. آفرینش زیانکار، ص ۵۳.

۲۷. کریستن سن، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار - احمد تفضلی، جلد اول، ص ۱۳۶ و ۱۳۹ و همچنین نک به مهرداد بهار، بندهشن، ص ۸۳.

۲۸. مازن را به معنی غول بزرگ نیز گرفته‌اند.

۲۹. نمونه‌های نخستین انسان، جلد اول، ص ۱۷۳.

۳۰. در مورد تطبیق این مکانها با نواحی شرق و جنوب شرقی نک به:

G. Gnoli, Zoroaster's Time And Homeland, Naples, 1980, pp. 44-50.

۳۱. کریستن سن، همان مأخذ، ص ۱۷۳ و بعد.
۳۲. همان اثر ص ۱۷۴ و همچنین نک به احمد تفضلی. مینوی خرد. ص ۱۱۷ و ۱۲۷.
۳۳. کتیبه دیو خشایارشا در تخت جمشید: نک به:
- Kent, Old Persian, p. 150-151.
۳۴. مینوی خرد، فصل یک، بند ۱۳۱ و ۱۷۲ و نک به احمد تفضلی، ترجمه مینوی خرد، ص ۱۳ و ۱۵.
۳۵. مینوی خرد، فصل ۴۲، بند ۳ و تفضلی ص ۶۰.
۳۶. همان اثر، فصل ۵۱، بند ۱۰، تفضلی، همان اثر ص ۶۹.
۳۷. همان اثر، فصل ۴۱، بند ۲، تفضلی همان اثر ص ۶۰.
۳۸. یادگار زریران.
۳۹. نک به آموزگار، تفضلی، اسطوره زندگی زردشت، صفحات ۶۸، ۶۹، ۸۱، ۹۳، ۹۴، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۸ و ۱۹۴ و غیره.
۴۰. بندهشن، ترجمه مهرداد بهار، ص ۳۷ و بعد.
۴۱. احتمالاً همان خدای رودرا سرو هندی، نک به ایران باستان، ص ۴۱.
۴۲. احتمالاً خدای ناستیای هندی نک به ایران باستان، ص ۴۱.
۴۳. دروج نخست به عنوان دیو ماده و سپس در مفهوم خود دیو به کار رفته است.
۴۴. آفرینش زیانکار، ص ۱۸.
۴۵. اسطوره زندگی زردشت، ص ۹۷.
۴۶. بندهشن، فصل ۳، بندهای یک تا ۲۶. نک نخستین انسان و نخستین شهریار. ص ۱۹ به بعد.
۴۷. نخستین انسان و نخستین شهریار. جلد دوم ص ۳۰۸، همچنین نک به مهرداد بهار، بندهشن ص ۱۲۰ و ۱۴۹.
۴۸. نک به مینوی خرد فصل اول، بند ۱۱۶ به بعد و تفضلی. همان اثر. ص ۹۶، ۹۷.
۴۹. تحت اللفظی وای وَوَتر = وای بدتر: نک به مینوی خرد ص ۹۶.
۵۰. برای فهرست دیوها نک به بندهشن، بخش دوازدهم و مهرداد بهار همان اثر، ص ۱۱۹ به بعد.
۵۱. اشاره به رعد و برق.
۵۲. مینوی خرد، فصل یک، بند ۸ به بعد، نک به تفضلی. همان اثر. ص ۶.
۵۳. اسطوره زندگی زردشت، ص ۴۱.
۵۴. همان اثر، ص ۹۴ و وندیداد، فصل ۱۹.
۵۵. نک به تفضلی. مینوی خرد، ص ۸۹ و ۱۲۳.
۵۶. نک به تفضلی. مینوی خرد. ص ۱۱۵ و ۱۱۶. و نخستین انسان و نخستین شهریار. جلد اول، ص ۶۸ به بعد.